

فصل‌نامه علمی - پژوهشی پژوهش‌نامه تاریخ اسلام
سال هفتم، شماره بیست و هشتم، زمستان ۱۳۹۶
صفحات ۵ - ۲۶

چگونگی مواجهه متوکل عباسی با نحله‌های کلامی (بررسی موردی معتزله و اهل حدیث)

سجاد جمشیدیان^۱
حسین مفتخری^۲

چکیده

با روی کار آمدن عباسیان و آغاز نهضت علمی، فرقه‌های کلامی بسیاری در جهان اسلام به وجود آمدند. مهم‌ترین این فرقه در دوره اول عباسی معتزله بود که خلافت عباسی به کمک آنها و با اتکاء به آرا و استدلال‌های عقلی آنها به مقابله با شبهات و تشکیکات وارد بر دین برآمدند. در این مقاله با استفاده از روش توصیفی و تحلیلی بر پایه منابع کتابخانه‌ای به تبیین زمینه‌های قدرت‌یابی و افول این نحله فکری و همچنین مناسبات میان معتزلیان و اهل حدیث پرداخته شده است. سوال اصلی پژوهش این است که با توجه به خدمات معتزله در تبیین فکری جامعه اسلامی چه عواملی موجب شد تا متوکل عباسی معتزلیان را سرکوب کند و بار دیگر به اهل حدیث روی آورد؟ دستاورد تحقیق بر این نکته استوار است که مأمون پس از غلبه بر امین برای مقابله با جناح پر قدرت قشری اعراب با تمایلات فکری حشویه، که مأمون را نماینده واقعی اعراب اهل سنت نمی‌دانستند سبب نزدیکی خلیفه به معتزله شد. در حالی که متوکل به سبب علایق عرب‌گرایانه و تمایل به بازگرداندن خلافت عباسی به روزگار پیش از مأمون، تلاش کرد تا با سرکوب معتزلیان بار دیگر به اهل حدیث نزدیک شود. **کلیدواژه‌ها:** اهل حدیث، عصر اول عباسی، فرقه‌های کلامی، مأمون، معتزله، متوکل.

۱. دانشجوی دکتری تاریخ ایران پس از اسلام دانشگاه خوارزمی (نویسنده مسئول).

jamshidiyan.sajjad@gmail.com

۲. استاد گروه تاریخ دانشگاه خوارزمی. moftakhari@khu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۹۶/۰۹/۲۰ تاریخ پذیرش: ۹۶/۱۲/۱۹

مقدمه

مناسبات میان فرقه‌های اسلامی در قرون نخستین، اگرچه به صورت توصیفی در کتب فرق و ملل و نحل اسلامی بررسی شده است، کلی‌گویی‌ها و اخبار بعضاً متناقض و مغرضانه این منابع، داوری دقیق و صحت بسیاری از روایاتشان را دشوار می‌کند. در تحقیقات جدیدی که در چند سال اخیر در مورد معتزله صورت گرفته، بیشتر به مناسبات این نحله با شیعیان و پس از آن، با اشاعره، به عنوان فرقه جایگزین معتزله، پرداخته شده است. از جمله این تحقیقات می‌توان به کتاب شیعه در برابر معتزله و اشاعره، تألیف هاشم معروف الحسینی، مناسبات فرهنگی معتزله و شیعه تا آغاز دوره انحلال معتزله، نوشته رسول جعفریان، کلام شیعه، کلام معتزله، اثر مریم کیانی فرید، تحقیق در مسائل کلامی از نظر متکلمان اشعری و معتزلی، تألیف اسعد شیخ‌الاسلامی و ده‌ها مقاله تألیفی اشاره کرد که در آنها بیشتر به رابطه و مناسبات معتزله و شیعیان و اشعریان پرداخته‌اند. از سوی دیگر، در این کتاب‌ها و مقالات، جنبه کلامی بر جنبه تاریخی غلبه داشته و سعی شده که بیشتر به مناسبات کلامی فرقه‌ها پرداخته شود.

در این نوشته، سعی بر آن است که به علل و عوامل و زمینه‌های قدرت‌گیری و افول معتزله، به عنوان فرقه کلامی پیشرو در زمان خلافت عباسی، از زمان مأمون تا متوکل، پرداخته شود. فرضیه تحقیق این است که موفقیت‌های معتزله متأثر از مواجهه با آرای محققان سایر ادیان و تشکیکاتشان راجع به اسلام و نیز مواجهه مأمون با جناح پر قدرت قشری اعراب، پس از غلبه بر امین، و همچنین با تمایلات فکری حشویه، که او را نماینده واقعی اعراب اهل سنت نمی‌دانستند، بود و نیز تحت تأثیر سیاست استقرار مذهبی واحد قرار داشت که از سوی عباسیان حمایت شود و متقابلاً آنان را حمایت کند. به قدرت رسیدن متوکل و بروز علایق عرب‌گرای وی و تمایل به بازگرداندن خلافت به وضع روزگار پیش از مأمون، باعث نزدیکی به اهل حدیث و قدرت‌گیری جریان قشری عرب‌گرای اهل سنت با تمایلات اهل حدیث و کنار رفتن معتزله از اریکه قدرت و جایگزینی جماعت اهل سنت حامی خلافت شد.

معتزله، از شکل‌گیری تا خلافت متوکل

با ادامه فتوحات در دوره امویان و عباسیان و همجواری حکومت اسلامی با حکومت‌های حامی سایر ادیان و اصطکاک آرای آنان با مسلمانان، اهل اسلام به جستجوی وجوه مشترک آیین خود و سایر ادیان پرداختند و ناگزیر با اصحاب سایر افکار و مذاهب ارتباط برقرار کردند. این تصادمات پیدایش جریان‌های فکری را در نیمه دوم قرن اول هجری به دنبال داشت و در نهایت، بر شکل‌گیری مذاهب کلامی مستقل نیز تأثیر گذاشت (نجفیان رضوی، ۹۸). در این زمان، تفکر اسلامی تحت تأثیر فلسفه‌های بیگانه و کتاب‌هایی قرار گرفت که به طور انبوه به سرزمین‌های اسلامی سرازیر می‌شد و مشتمل بر اندیشه‌ها و آرای متباین با معتقدات مسلمانان بود. محققان مسلمان در مواجهه با و از خلال آثار و افکار ملل دیگر، به قرآن و معتقدات خود نگریستند و آن آرا و اندیشه‌ها را در فهم مسائل دین و توضیح مشکلات آن به کار گرفتند. در نتیجه، نظریات آنان نسبت به اندیشه‌های اسلامی پیشین پیچیدگی یافت و همین باعث بروز اختلاف میان محققان و فرقه‌هایی شد که مبانی و شیوه‌های متفاوت یکدیگر داشتند (معروف الحسنی، ۱۴۱-۱۴۲).

مهم‌ترین مسئله اختلافی میان مسلمانان، جبر و اختیار بود که پیش‌ترها نزد مسیحیان مشرق مطرح شده بود و در دوران فتوحات اسلامی، مورد بحث ایشان بود و عناصر فلسفی خالصی از مذاهب گنوستیکی و فلسفه یونانی هم به آن آمیخته بود (کربن، ۶۸). رواج تفکر فلسفی برای اثبات عقاید دینی، دانشمندان اسلامی را وادار کرد به مسائلی بپردازند که عقل انسانی درک صحیحی از آنها نداشت و اساساً نمی‌توانست به نتایج روشنی درباره آنها برسد (ابوزهرة، ۱۳). اختلافات داخلی میان خود مسلمانان بر سر مباحثی چون مبدأ، معاد، گناه کبیره، امامت، یا مهدویت مباحث مهمی بودند که پیش از آشنایی ایشان با پیروان سایر ادیان در میان آنها مطرح شد (ولوی، ۷/۱). در زمان پیامبر، به علت جهل نسبی جامعه و نیز به دلیل حضور مستقیم پیامبر در صحنه جامعه و پاسخگویی ایشان، بسیاری از مسائلی که بعدها برای مسلمانان مسئله شد، مطرح نبود یا به شکلی ساده مطرح شد (همان، ۴/۱-۵). در دوره کوتاه خلفای راشدین نیز، به دلیل فتوحات و گسترش مرزهای سرزمین اسلامی و نیز منازعات داخلی، فرصتی برای طرح

این بحث‌ها به وجود نیامد. با تشکیل دولت اموی و گسترش بیشتر مرزهای مسلمانان و ارتباطات بیشتر مسلمانان با پیروان سایر ادیان و تکمیل تقریبی فتوحات، امکان ارتباط و تبادل آرا و مجادلات مذهبی و کلامی با سایر ادیان و مذاهب الهی به وجود آمد و کم‌کم جوانه‌های مباحث کلامی بروز یافت.

در همین دوره، معتزله، به‌عنوان فرقه‌ای کلامی و نهضتی سیاسی، در اواخر قرن اول هجری و اوایل سده دوم پا به عرصه حیات نهاد. اعتزال، که شامل مکاتب مختلف و تمایلات گوناگونی بود، در قرن اول هجرت بیشتر تمایلاتی سیاسی را شامل می‌شد که تمرکزشان بر مسئله خلافت و روشی بود که می‌بایست در برابر خلفایی که زمام امور دینی را در دست داشتند، اتخاذ می‌شد. ولی رفته‌رفته مباحث نظری دینی در آرای معتزله غلبه یافت و مکتب اعتزال منحصرأ به‌عنوان دستگاه فکری دینی شناخته شد (گارده، ۲۱۰). از نخستین مسائل مطرح در مکتب کلامی معتزله و از انگیزه‌های شکلگیری این مکتب، منازعات فرق اسلامی درباره مرتکبان گناه کبیره بود (بغدادی، ۲۱۱)؛ درحقیقت، جنبش معتزله در پایان قرن اول، از یک سو، به‌عنوان واکنشی اخلاقی به زیاده‌روی‌های اعتقادی و عملی خوارج، و از سوی دیگر، به‌عنوان عکس‌العملی در برابر ضعف و سستی اخلاقی و سیاسی مروجته در جامعه اسلامی شکل گرفت. از آنجا که روش فقیهان و محدثان در طرد و رد مخالفان تنها بر استناد به نصوص دینی مبتنی و اغلب ناکارآمد بود، معتزله برای مقابله با شبهات مخالفان و دفاع از عقاید اسلامی از استدلال کلامی و عقلی بهره جستند. آنها با فراهم کردن فرصت طرح عقلی مباحث دینی و زمینه نشر عقاید و ارتباط سازنده هرچه بیشتر مسلمانان با یهود، نصارا، و ایرانیان، خدمات شایان توجهی به فرهنگ اسلامی کردند (گلپایگانی، ۶۷). آنان در تمام مباحث خود، اعم از شرعی و غیرشرعی، بر عقل تکیه کردند و کوشیدند به معضلات فکری و عقیدتی زمانشان به‌گونه‌ای منطقی و قانع‌کننده پاسخ دهند. اعتزالیون به عقل سلطه‌ای مطلقه می‌بخشیدند و شرع را متمم و مکمل عقل می‌شمردند و هرگاه میان وحی و عقل تناقضی می‌دیدند، به‌گونه‌ای با تأویل و تفسیر عقلی وحی سعی در توافق میان این دو می‌کردند. از این دو، از دیدگاه معتزله، عقل بود که اصالت و قداست داشت که در هیچ حال، ممکن نبود با آن مخالفت و برخورد شود

و تنها اصولی قابلیت قبول و مرجعیت داشت که با معیار عقل سنجیده و پذیرش شود (معروف الحسنی، ۱۷۷).

جرقه شکل‌گیری معتزله در بصره نیمه دوم خلافت امویان و در حلقه درس حسن بصری، با خروج و کناره‌گیری واصل بن عطا از حلقه بر سر مسئله گناهان کبیره و تکلیف مسلمانان، بروز کرد. پس از واصل بن عطا، عمر بن عبید، که شاگرد و داماد او بود، این خط فکری را ادامه داد. مکتب کلامی معتزله در قرن دوم چارچوب مشخص و تشکیلات گسترده‌تری یافت. بشر بن معتمر در بغداد دیدگاه‌های اعتزالی دیگری مطرح کرد. پیروان مکتب فکری او به معتزله بغداد معروف شدند که اصول پنجگانه‌ای را که در مکتب بصره تدوین شده بود، قبول داشتند (متز، ۱۲۰/۱؛ ابن‌عبدربه، ۳/۳۵۹). مهم‌ترین ویژگی و وجه تمایز معتزله بغداد از معتزله بصره تمایل آنها به تشیع، خصوصاً تشیع زیدی، بود تا جایی که می‌توان آنها را معتزله مشیعه نامید (خیاط، ۹۷-۹۹؛ صبحی، ۲۶۱/۱). موضع مکتب بصره محافظه‌کارانه بود و پیروان آن تا قرن سوم با شیعیان دشمنی داشتند، درحالی که بغدادیان در مسئله امامت، علی علیه السلام را از ابوبکر و عمر و عثمان افضل می‌دانستند (ابن‌ابی‌الحدید، ۷/۱). بنا به نوشته شهرستانی، «این دو مکتب کلامی در اصول کلی و روش فکری توافق دارند، ولی در پاره‌ای از مسائل کلامی دارای آرای مختلف‌اند. کلام معتزله بغداد در باب نبوت و امامت، با کلام معتزله بصره مخالف است و آرای معتزله بغداد به شیعه نزدیک‌تر است، ولی معتزله بصره تقریباً آرای مرجئه در مورد امامت را پذیرفتند. معتزله بغداد خلافت ابوبکر را درست شمردند، اما به افضل بودن علی معتقد بودند» (شهرستانی، ۷۸/۱). حسن بصری علاقه وافری به علی علیه السلام داشت و این ارادت را قبل و بعد از حکمیت حفظ کرد. وی بر اجرای عدالت بسیار تأکید داشت (ابن‌عبدربه، ۳۳/۱). شاید بتوان گفت که گرایش بعدی برخی از شاخه‌های مکتب اعتزال به محبت خاندان علی و نفرت از امویان متأثر از همین جهت‌گیری حسن بصری، استاد واصل بن عطا (مؤسس مکتب اعتزال) بوده است.

در روزگار عباسیان، فلسفه یونان در میان اعراب منتشر شد و مسلمانان به گستردگی با غیرمسلمانان ارتباط یافتند و فرقه‌های هر دو دسته، بدون دشواری و مانع، مذهب و

عقیده خود را بیان می‌کردند. از این رو، الحاد میان مسلمانان انتشار و مباحثات و مجادلات میان طوایف مسلمان و غیرایشان رواج یافت. روند ترجمه فزونی گرفت و منازعات کلامی و نظری مسلمانان و غیر مسلمانان بیشتر شد (غرابی، ۱۳۶). نخستین بار، مهدی خلیفه، رسماً به رد اقوال مخالفان اسلام امر و دستور داد که در رد شبهات ایشان کتاب بنویسند. از جمله ابوالهذیل علاف، معتزلی معاصر وی، ابراهیم بن سیار نظام، کتاب‌های خرد و کلانی در علم کلام و رد مخالفان نوشتند و با مجوس و یهود و نصارا به مناظره نشستند (مشکور، ۱۲). در زمان وزارت یحیی برمکی، بیت الحکمه بنیان گذاشته شد که اصحاب آن از نامی‌ترین متفکران آن دوره، چون علی بن هشیم، علی بن منصور، سگاک و هشام بن حکم بودند. هشام از مصاحبان ویژه یحیی بود و مجالس کلامی او را اداره می‌کرد (ابن ندیم، ۲۲۳). خود یحیی بن خالد برمکی نیز اهل بحث و نظر بود و انجمنی داشت که اهل کلام، از مسلمان و غیرمسلمان، در آن گرد می‌آمدند (مسعودی، مروج الذهب، ۳۷۲/۲).

از مهم‌ترین علل پیشرفت معتزله مقابله با تهدیدات نظری‌ای بود که در جریان این منازعات کلامی مسلمانان و سایر ادیان رخ می‌نمود (جارالله، ۴۴). اعتقاد به عقل و مرجع دانستن آن در رد یا پذیرش اصول و احکام دینی، آنان را وادار به استفاده و مطالعه مجموعه آثار علوم عقلی زمان خود می‌ساخت. همین آمادگی برای مقابله و مناظره با سایر مکاتب و فرق و هم باعث شد مأمون و شماری از خلفای دیگر عباسی از آنان حمایت کنند (همان‌جا). مأمون در مدت خلافت خود، مجالسی برای مناظره پیروان ادیان و مذاهب برگزار می‌کرد. استاد او در این مسائل، ابوالهذیل محمد بن هذیل علاف بود (دینوری، ۴۴۳). «ابوالهذیل در جدل هم‌تا نداشت و مأمون، معتصم، و واثق او را در بحث و مناظره پیش می‌انداختند و بزرگ می‌داشتند. هیچ رقیب و مخالفی نمی‌توانست در برابر او پایداری کند» (ملطی، ۴۴). ابوالهذیل با دانشمندان سایر ادیان مناظره‌هایی داشت و اطلاعات وسیع وی از حکمت عربی و ادبیات و کتب ایرانی، مانند *جاویدان خرد*، باعث شد مأمون او را نزد خود فراخواند. او، به گفته خودش، برای تصحیح عقاید مأمون به نزد وی رفته‌است (قاضی عبدالجبار، ۲۲۷). از معروف‌ترین مناظره‌های وی با میلاس زرتشتی است که باعث ایمان‌آوری او به اسلام شد و

ابوالهذیل کتاب *المیلاس* را درباره آن نوشت (ابن ندیم، ۲۰۴). مأمون با مکاتبه با پادشاه روم، از او اجازه خواست که چند نفری را به روم روانه دارد تا از آثار علوم باستانی که در خزائن آنجا بود کتبی را انتخاب کنند و با خود بیاورند و گروهی را، شامل حجاج بن مطرف، ابن بطریق، سلما، متصدی بیت الحکمه، و چند نفر دیگر روانه آنجا کرد (ابن ندیم، ۴۴۳-۴۴۴).

موفقیت‌های معتزله در مواجهه با تشکیکاتی که بر اسلام وارد می‌شد و مناظره‌ها و توفیقات آنان در مقابل دانشمندان سایر ادیان تأثیر بسیاری بر مأمون و اطرافیان وی گذاشت و باعث ترغیب ایشان به حمایت از این نحله فکری شد. بغدادی در *الفرق بین الفرق*، معتقد است ثمامه بن اشرس نمیری، که از پیشروان معتزلی زمان مأمون بود، وی را ترغیب کرده‌است که کلام معتزلی را کلام رسمی خلافت عباسی اعلام کند (بغدادی، ۱۱۹). ثمامه تا زمان واثق زنده بود. به پیشنهاد همو بود که منصب وزارت به احمد بن ابی خالد واگذار شد (ابن خلکان، ۵۲۲/۲). مأمون بیشتر ایام خود را با ابواسحاق ابراهیم بن سیار نظام، ابوالهذیل علف، ثمامه بن اشرس، ابوعبدالله احمد بن ابی دؤاد، از رؤسای بزرگ معتزله می‌گذراند و در نتیجه معاشرت با این دانشمندان به فرقه معتزله تعلق قلبی پیدا کرد و طرفدار عقاید ایشان شد (خطیب بغدادی، ۱۸۶/۳). برهه نفوذ احمد بن ابی دؤاد را در دستگاه خلافت عباسی باید دوران نفوذ عقل‌گرایی معتزله و واپس‌زدگی اهل حدیث نامید. برنامه‌های وی باعث شد جریان نوپای معتزله در این زمان به قدرتمندترین جریان حاکم در میان نحله‌های کلامی تبدیل شود و سایر فرق کلامی را از صحنه رقابت به در کند. وی را مبدع جریان «محنه» و تثبیت اصل خلق *قرآن* در زمان سه خلیفه عباسی معاصر خود دانسته‌اند (ابن ندیم، ۲۱۲؛ ابن اثیر، ۷۵/۷؛ ابن خلکان، ۸۴/۱). مأمون در سال ۲۱۲، تحت نفوذ ابن ابی دؤاد، وزیر معتزلی، فرمانی مبنی بر اعتقاد اجباری به حادث بودن *قرآن* کریم صادر کرد. این فرمان، برخلاف عقیده اهل حدیث بود که *قرآن* را ازلی و قدیم می‌دانستند. وی در ۲۱۸، نامه‌ای به اسحاق بن ابراهیم، والی بغداد، نوشت و از او خواست تا اعتقاد قاضیان، محدثان، و فقیهان را درباره مخلوق بودن *قرآن* آزمایش کند و کسانی که آن را نپذیرند، از کار برکنار و مجازات کند. در این دوره، بر فقهای اهل حدیث آزار و ایزدای بسیار رفت. اهل حدیث در زمان مأمون، نقطه

مقابل معتزله بودند و بزرگان آنان، همچون عبدالأعلى بن سحر، ابوعلی بغدادی، حارث بن مسکین، و احمد بن حنبل شکنجه و زندان شدند و بعضاً زیر شکنجه جان باختند (صابری، ۱۳۷). نعیم بن حماد خزاعی و ابویعقوب یوسف بن یحیی البویطی، که مخالف آرای معتزله و از اصحاب حدیث بودند، مورد شکنجه و زندان قرار گرفتند و ابویعقوب یوسف در زندان از دنیا رفت (ابواسحاق شیرازی، ۱۱۱). شاید بتوان گفت که «محنة» در ظاهر، مبارزه با مخالفان خلق کلام الله و در باطن، سلاحی علیه مخالفان دستگاه حکومتی بود (Macdonald, 88).

مأمون پس از غلبه بر امین، با جناح قشری پرقدرتی از اعراب مواجه شد که او را نماینده واقعی اهل سنت نمی دانستند و در مواردی چند، مانند قیام ابن شکله ابراهیم بن مهدی، که مدعی تسنن راستین بود، علیه او دست به شورش زدند (مسعودی، مروج الذهب، ۵۰۶). وی معتقد بود که برای فرونشاندن چنین قیام‌هایی استقرار مذهب واحدی که از سوی حکومت حمایت شود، ضرورت دارد (مشکور، ۲۷). مأمون کاملاً می دانست که در راه رسیدن به قدرت باید به عناصری تکیه کند که تعصب عربی نداشته باشند. بنابراین، به دنبال مکتب و مذهبی بود که پشتوانه عقیدتی او گردد و تعصبات نژادی کمتری داشته باشد. معتزله این خصوصیات را دارا بودند (ولوی، ۳۴۰/۱). دلیل اصلی روی آوردن مأمون به معتزله را در اختلافات درونی میان عباسیان باید جستجو کرد؛ جناح عرب و قومیت‌گرای عباسی، که توسط امین رهبری می شد، با عقاید اهل حدیث هماهنگی بیشتری داشت و منافع خود را در این همسویی می دید. مأمون، پس از غلبه بر امین، با این جناح قشری گرا روبرو شد و برای رویارویی با آنان، به عقاید معتزلی پناه برد و به سرکوب ایشان و اهل حدیث پرداخت (اوحدی حایری، ۲۰). این تخاصمات تا پایان خلافت مأمون ادامه یافت و در زمان دو خلیفه پس از وی نیز با شدت و حدت بیشتری دنبال شد و برنامه‌ها و تبلیغات وسیعی برای مبارزه با سایر نحله‌های کلامی از سوی این سه خلیفه عباسی و طرفداران معتزلی آنها برای کنار زدن و سرکوب سایر فرق معارض معتزله به عمل در آمد. برای مثال، ابن ابی لیث، از علمای معتزله، دستور داد بر سردر مساجد نوشته شود «لا اله الا الله، رب القرآن المخلوق» (مشکور، ۱۲).

پیش از معتزله، جمود فکری و تنگ‌نظری محدثان و فقیهان چنان غالب بود که عقل عمدتاً از صحنه تفحصات دینی بر کنار مانده بود. در نتیجه غلو فقیهان و محدثان در توقف بر ظواهر نصوص و افراط معتزله در حاکمیت دادن به عقل، اختلافاتی میان آنان پدید آمد که در آنها، خون‌های بسیاری ریخته شد و اعراض و اموال زیادی به تاراج رفت (معروف الحسنی، ۱۳). شدت این تعارضات به گونه‌ای بود که هنگامی که مأمون حاتم بن هرثمه را به حکومت ارمنستان فرستاد معتزله و مخالفانشان یکدیگر را چنان می‌کشتند که نزدیک بود نابود شوند (یعقوبی، ۴۸۳). از سوی دیگر، مأمون در دوران خلافت خود، اصرار در انکار عثمان و اثبات موقعیت علی علیه السلام، هرچند نه به صورت آشکار، داشت. مأمون و دو خلیفه پس از وی، به واسطه اثرپذیری از معتزله بغداد، که متمایل به شیعه بودند و شیعیان نیز در بسیاری از عقاید خود، با ایشان تبدلات فکری داشتند، سعی کردند به شیعیان نزدیک شوند و از خاستگاه و محبوبیت و احترام عمومی به شیعیان در مقابل جریان عرب‌گرای اهل سنت استفاده کنند. در سال ۲۱۱، مأمون فرمان داد منادی ندا کند «هرکه نام معاویه را به نیکی برد یا برای او قائل به فضایل شود، دچار هلاک خواهد شد و خون او به گردن خودش خواهد بود» و بنا به همین سیاست، اخطار شد که کسی حق ندارد معاویه را از هیچ‌یک از اصحاب پیغمبر برتر و بهتر بداند. (ابن اثیر، ۳۱). نیز در جلب دوستی علویان، اعلان کرد که علی بن ابی‌طالب از تمام اصحاب پیغمبر، برتر و پس از پیغمبر، افضل از تمام خلق است (یعقوبی، ۳۳/۲).

پس از مأمون و در زمان معتصم و واثق نیز، این سخت‌گیری‌ها ادامه یافت و تنازعات میان اهل حدیث و معتزلیان با شدت بیشتری بروز داشت. در زمان معتصم، احمد بن حنبل بار دیگر، بازجویی شد و تازیانه خورد (مشکور، ۲۷)^۱. واثق بحث و نظر را دوست داشت و اهل نظر را محترم و دوست داشت از علوم و عقاید فیلسوفان متقدم و متأخر، و هم اهل شریعت، مطلع شود (مسعودی، مروج الذهب، ۴۸۸-۴۸۹). وی احمد بن سعید بن مسلم بن قتیبه را به مرزبانی و نظارت بر مبادله اسیران گماشت

۱. سمعانی (۱۲۲/۲) معتقد است که ابن‌زیات معتصم را برانگیخت تا احمد بن حنبل را، به‌علت مخالفت با معتزله در مسئله خلق قرآن ضرب و شتم کند. ذهبی و ابن‌عساکر، احمد بن ابی‌دؤاد را مسئول این برخورد می‌دانند و معتقدند دشمنی او با اهل حدیث منجر به آن شد (نک. ابن‌عساکر، ۲۱۳؛ ذهبی، ۲۵۳).

و خاقان خادم را همراه او فرستاد و به هر دو دستور داد که مسلمانان گرفتار را امتحان کنند تا هرکه قائل به آموزه خلق قرآن و مشاهده خداوند در قیامت بود، آزادش کنند و به او یک دینار بدهند و از آزاد کردن هرکه این دو عقیده را نداشت، اجتناب کنند (ابن اثیر، ۱۹۲/۱۷). این سخت‌گیری‌ها و منازعات تا اواخر دوران واثق به قوت خود باقی ماند. در اواخر خلافت واثق، احمد بن ابی‌دؤاد، به علت ناکامی در مناظره با یکی از محدثان، از سخت‌گیری در تحمیل عقاید معتزله بر اهل حدیث کاست و اشتیاق خود را برای حمایت بی‌قید و شرط از معتزلیان از دست داد (ابن‌کثیر، ۲۳۲/۵).

متوکل و منازعات معتزله و اهل حدیث

متوکل رسم استفسار عقیده را برچید و مجادلات پیشین در دین را قدغن کرد (مسعودی، التنبیه، ۳۴۶). مقابله با معتزله و شیعیان و اهل ذمه در دوره متوکل، به مرور و بابرنامه صورت گرفت. متوکل، از ابتدای خلافتش، از بحث‌ها و مجادلات کلامی بیزار بود و قصد آن داشت در زمان مناسب به آنها پایان دهد. وی، با به قدرت رسیدن، به اهل حدیث گرایش پیدا کرد و در صدد حمایت از آنان بود. متوکل مردم را از عقیده به خلق قرآن، که عقیده رسمی خلفای پیشین بود، بازداشت و به محدثان و فقیهان دستور داد تا بر منابر، احادیثی متضمن رد معتزلیان و مؤید رؤیت خداوند نقل کنند. به این ترتیب، متوکل به محنت اهل حدیث پایان داد و در روالی مخالف، بر معتزله سخت گرفت (کیانی فرید، ۵۷). وی برای مقابله با معتزله، ابتدا مناظره درباره کلام خداوند و سایر عقاید دینی را منع کرد. در سال ۲۳۴، فرمانی از دارالخلافه صادر شد که به موجب آن، کسانی که در امور دین مناظره می‌کردند، تحت تعقیب قرار می‌گرفتند. استفسار عقیدتی مردم نیز، که از زمان مأمون رایج بود، ملغی شد و کسانی که در گذشته، به سبب امتناع از پذیرش عقیده معتزله زندانی شده بودند، آزاد شدند (یعقوبی، ۵۱۳/۲؛ مسعودی، مروج الذهب، ۴۹۶/۲؛ همو، التنبیه، ۳۴۶). متوکل «کسان را به تسلیم و تقلید واداشت و بزرگان محدثان را گفت تا حدیث گویند و مذهب سنت و جماعت تعلیم کنند» (مسعودی، مروج الذهب، ۴۹۶/۲). وی گروهی از فقیهان اهل سنت را به سامرا دعوت کرد و هدایای فراوان بخشید و برایشان مقرری تعیین کرد تا حدیث

صفت‌های باری تعالی و رؤیت او بگویند (ابن‌کثیر، ۳۶۵/۵). در این دوره، با جمع احادیث فراوان، مجموعه‌ای از اعتقادات مذهبی مخالف باورهای معتزله گردآوری شد که جهت‌گیری اصلی‌شان تأکید بر مواضع اهل سنت و اهمیت دادن به حدیث بود. از این رو، طرفداران این جریان به اهل حدیث معروف شدند (اوحدی حایری، ۲۳). متوکل اولین خلیفه‌ای بود که مذهب شافعی را پذیرفت. وی بر مرگ محمد بن ادریس شافعی حسرت می‌خورد و می‌گفت «دوست داشتم در روزگارش بدم و او را مشاهده می‌کردم و از او علم می‌آموختم» (سیوطی، ۲۷۲). این علاقه به مذاهب فقهی اهل سنت در درازمدت تأثیرات بسیاری بر مکاتب کلامی و دستگاه‌های فکری اسلامی داشت.

از اوایل قرن سوم، رهبران مذهبی اهل حدیث بغداد به تدوین و نگارش رساله‌هایی در تعیین حدود و ثغور عقاید خود پرداختند. این نگارش‌ها باعث شد اصحاب حدیث به تدریج در شهرهای ایران و عراق فزونی یابند و خود را به‌عنوان نمایندگان رسمی «اهل السنه» مطرح و به شکل‌گیری تسنن رسمی، از اواخر قرن دوم تا میانه‌های قرن سوم، کمک کنند. مهم‌ترین این رهبران احمد بن حنبل (متوفی ۲۴۱)، عثمان بن سعید دارمی (متوفی ۲۸۰)، عبدالله بن مبارک (متوفی ۱۸۱)، نعیم بن حماد مروزی (متوفی ۲۲۸)، ابوبکر احمد بن محمد اشرم (متوفی ۲۷۳)، و ابوبکر بن ابی‌شیبه (متوفی ۲۲۵) بودند. تا این زمان، پیشوایان اهل حدیث تمایل چندانی به نقل احادیث پیامبر از خود نشان نمی‌دادند، ولی با به خلافت رسیدن متوکل و قدرت‌یابی اهل حدیث، ذکر احادیث پیامبر فزونی گرفت و به یکباره تعداد بی‌شماری حدیث از پیامبر نقل گردید (خطیب بغدادی، ۴۱۶). متوکل از محدثان و پیشوایان اهل حدیث خواست تا حدیث و مذهب اهل سنت را رواج دهند. در نتیجه این اقدامات، جوامع روایی و صحاح اهل سنت، همچون مصنف ابن‌ابی‌شیبه، صحیح بخاری، و صحیح مسلم، با حمایت و پشتیبانی وی، تدوین گردید (شاکر، ۱۶۴/۱). در این دوره، اختلافات مکتب کلامی اهل حدیث و معتزلیان شدت بیشتری یافت و به واسطه حمایت‌های متوکل از اهل حدیث و تشویق آنان، معتزله در موضع ضعف قرار گرفتند. فقها و اهل حدیث با روش عقلی معتزله به مخالفت پرداختند و به‌کارگیری استدلالات عقلانی را معادل با کاربست فلسفه یونانی فرض گرفتند و این استدلالات را، که «سخن اغیار» دانسته می‌شد، ناروا

انگاشتند (مشکور، ۴). این فقها و محدثان معتزله را بدعتگذارانی می‌دانستند که موجب انحراف در دین می‌شدند. معتزله، با ارجاع و استناد به عقل، همهٔ مسائل و از جمله نص قرآن را به گونه‌ای توجیه و تأویل می‌کردند که با عقل سازش داشته باشد و این درست بر خلاف آرا و عقاید اهل حدیث بود که معتقد بر پذیرفتن بی‌قید و شرط آیات و روایات و سنت بودند و به علم کلام چندان توجهی نداشتند. محمد بن ادریس شافعی ارتکاب هر گناهی جز شرک را بهتر و برتر از پرداختن به علم کلام می‌دانست (ابن جوزی، ۶۸). نیز احمد بن حنبل معتقد بود اهل کلام هیچگاه روی رستگاری را نخواهند دید و همهٔ علمای کلام زندیق‌اند (ولوی، ۳۴۵/۱). ابویوسف، شاگرد ابوحنیفه، نیز معتزله را از زندیقان می‌شمرد و مالکی هم به طرد آنها فتوا می‌داد و محمد بن حسن شیبانی به عدم قبول نماز ایشان قائل بود (ابوزهره، ۲۲۷). علت عمدهٔ این بدبینی‌ها آن بود که محدثان قرون اولیهٔ اسلامی به علوم عقلی آشنا نبودند و نمی‌توانستند بین کلام و فلسفه فرقی قائل شوند. این محدثان حتی نقل اقوال مخالفان در تصانیف علمای متکلم برای پاسخگویی را کفر می‌انگاشتند (مشکور، ۴).

افزون‌براین، تأثیرپذیری معتزله از ادیان و مذاهب دیگر بهانه‌ای به مخالفان سستگرا می‌داد تا آنان را بدعتگذار و منحرف از اسلام معرفی کنند. اعتزالیان، در ابتدای فعالیت خود، به ترجمهٔ کتبی از آیین‌ها و فرهنگ‌های دیگر پرداختند و برخی از ایشان به تدریج چنان در این راه افراط کردند که از مبانی احکام اسلامی فاصله گرفتند و جذب تعالیم غیراسلامی شدند. برای نمونه می‌توان از عیسی بن صبیح، احمد بن ایوب مانوس، احمد بن خابط، و فضل بن حدیثی نام برد (ولوی، ۳۴۸/۱). مخالفان نیز این اعتزالیان را به القابی چون ثنویه و معطله و وعده‌ی متصرف کردند؛ مخالفان اعتقاد به فاعل و مختار بودن انسان چنین برداشت می‌کردند که به گمان معتزله، خیر از جانب خدا و شر از جانب انسان است و از این رو، آنان را ثنویه می‌خواندند. نیز به علت اعتقاد معتزله به عینیت صفات با ذات، گمان کردند معتزله ذات را از توصیف به صفات تعطیل نموده و بنابراین، آنان را معطله می‌نامیدند. وعیدیه هم لقبی بود که به سبب اعتقاد به تخلف ناپذیر بودن وعید الهی به آنها داده شد (کیانی فرید، ۵۸).

پارادایم تفسیری عقل‌محور معتزله و کوشش خردورزانهٔ ایشان در الهیات سده‌های



اولیه هجری نقشی اساسی در تکامل فلسفه و کلام اسلامی ایفا کرد. از سویی، توجه به مبانی و اصول دینی با رویکرد عقلانی محض و حاکمیت مطلقه بخشیدن به عقل خودبنیاد یا راسیونالیسم در فهم مبانی نقش بسیار در پیدایش آنان داشت و از سوی دیگر، همین تأکید آنان بر عقل در مواجهه با وحی از علل افول سریع و رکود آنها شد (گلپایگانی، ۱۴۶). دوری از قرآن و حدیث و تقرب به مفاهیم نظری و کاملاً ذهنی فلسفه هند و یونان در آثار ایشان مشهود و محسوس بود. آنان با بینشی ذهنگرا از واقعیت‌های جامعه غافل شدند (ولوی، ۱/۴۵۰). در جامعه آن زمان، که از لحاظ علوم و دانش در ابتدای شکوفایی بود و عمده مردم چندان از علوم عقلی بهره‌ای نداشتند و بیشتر با قرآن و آموزه‌های آن انس گرفته بودند، اهل حدیث توانسته بودند با ذکر احادیث و اتخاذ شیوه‌های تبلیغی و تعلیمی همسو با گفتمان غالب، قدرت کسب کنند. تعلیمات معتزله بیشتر مورد پذیرش قشری خاص و مرفه از جامعه بود و رویکرد عقلانی ایشان در میان قاطبه طبقات نارضایتی‌های شدیدی برمی‌انگیخت و فقیهان مذاهب علیه همین نارضایتی‌ها قیام کردند (مشکور، ۲۸). برخوردها با معتزله چنان پیش رفت که آنها را به کلی «معتزل» از حق و در شمار مذاهب باطله خواندند. پیروان احمد بن حنبل و اهل حدیث آنچنان قدرت یافتند که «به خانه‌های امرا می‌رفتند و خم های شراب و آلات موسیقی را می‌شکستند و مغنیان را می‌زدند و به کنیزکان اهانت می‌کردند و خلیفه نیز قدرت مقابله نداشت» (مقدسی، ۲/۵۶۰).

علاوه بر مواردی که ذکر شد، اختلافات میان خود اعتزالیان صاحب منصب و قدرت، همچون ابن‌زیات و احمد بن ابی‌دؤاد، نیز زمینه سقوط این مکتب کلامی را آماده ساخت. احمد بن ابی‌دؤاد در عقاید خود بسیار متعصب بود و با کسانی که با او اختلاف داشتند، دشمنی می‌کرد و برای نمونه، دشمنی‌های او با ابن‌زیات^۱ باعث شد خلیفه دستور به قتل وی دهد (سمعانی، ۶/۳۵۷). شاید بتوان گفت با قتل ابن‌زیات، در

۱. ابن‌زیات از معدود دولت‌مردانی بود که در روزگار شکوفایی علمی عصر مأمون، دانش و اعتبار سیاسی خود را در راه توسعه معارف و حمایت از دانشمندان به کار گرفت. جاحظ و ابوزید حنین و ابن‌اسحاق، مترجم معروف عصر، از جمله ندیمان و یاران وی بودند. او به ترجمه آثار یونانی علاقه شدیدی داشت و به اعتبار نفوذش در دستگاه خلافت، رسایل زیادی به نام او از یونانی به عربی ترجمه شد (نک. گلشنی، ۳/۶۳۷).

کنار قدرتگیری اهل حدیث، مقدمات افول مکتب اعتزال آغاز و فراهم شد که در پانزده سال خلافت متوکل، ادامه یافت. با حذف ابن‌زیات از رأس هرم قدرت، معتزله بیش از هر زمانی در موضع ضعف قرار گرفتند. متوکل بر ابوالوزیر و برادر و منشی او هم سخت گرفت و فضل مروان را از دیوان خراج برکنار کرد و مقامش را به یحیی بن خاقان خراسانی واگذاشت (ابن‌اثیر، ۲۰۷/۱۷). از سوی دیگر، در سال ۲۳۹، متوکل ابومحمد یحیی بن اکثم صیفی را به سامرا طلبید و منصب قاضی‌القضاتی داد و نسبت به احمد بن ابی‌دؤاد و پسرش، ابوالولید محمد بن احمد، غضب کرد. از ابوالولید ۱۲۰ هزار دینار جواهر گرفت و او را به بغداد فرستاد. احمد بن ابی‌دؤاد هم پس از ۴۷ روز از مرگ ابن‌زیات در سال ۲۴۰ و بعد از وفات پسرش، ابوالولید، درگذشت (مسعودی، مروج‌الذهب، ۵۰۵-۵۰۶). یحیی بن اکثم، پیش‌تر به مدت بیست سال منصب قضاوت را در زمان مأمون در اختیار داشت و به قاضی‌القضاتی هم رسیده بود (شیخ مفید، ۲۸۳/۲). محمد بن ابوالعباس طوسی و احمد بن ابی‌دؤاد، به‌منظور تقرب به مأمون، نزد وی از یحیی بن اکثم بدگویی و سعایت کردند و مأمون هم بر وی خشم گرفت و دستور داد او را از اردویش تبعید کنند و لباس سیاه را از تن او بکنند و او را به بغداد بفرستند و به وی دستور داد که از خانه بیرون نرود (یعقوبی، ۲۸۹). بازگشت او به قدرت و نزدیکی به متوکل در کنار زدن مخالفان سابق خود طبعاً تأثیر فراوان در سرکوب عقیده آنان داشت.

افزون‌براینها، غلبه عناصر ترک، که به‌شدت تحت‌تأثیر فقها و محدثان اهل سنت بودند و به مناصب بالا در دربار عباسیان دست یافتند، از دیگر عوامل رکود و واپس‌زدگی معتزله در زمان متوکل بوده‌است (ولوی، ۳۴۲/۱). بزرگان ترک‌نژاد، همچون فتح بن خاقان، عبیدالله یحیی بن خاقان، و احمد بن عبیدالله، که با عقاید اهل حدیث خو گرفته بودند، از دشمنان سرسخت شیعه و معتزله به شمار می‌آمدند و در ترغیب متوکل به دوری از این دو دسته پافشاری می‌کردند (اصفهانی، ۳۹۶). حسن بن مخلد، متصدی دیوان املاک، و مونس بن عبدالملک، متصدی دیوان خراج، با عبدالله بن یحیی بن خاقان دوستی خاص داشتند و یحیی بن خاقان، وزیر مقرب متوکل بود (ابن‌اثیر، ۲۵۲/۱۷). فتح بن خاقان ترک نیز بیش از هرکس در متوکل نفوذ و نزد او اعتبار و

تقرب داشت (نک. یعقوبی، ۴۹۷). نزدیکی متوکل به سران ترک و علمای اهل حدیث باعث شد معتزله با گذشت زمان به انزوا روند و از مناصب دولتی به‌مرور کنار گذاشته شوند. برای نمونه، قاضی مصر، ابوبکر محمد بن لیث، که گروهی از علمای شافعی را به‌خاطر عدم پذیرش مخلوقیت قرآن و دیگر اعتقادات معتزله گرفتار کرده و به دربار واثق فرستاده بود، از مناصب دولتی برکنار و اموالش مصادره شد (شهرستانی، ۹۷/۲-۹۹).

متوکل با روی آوردن به جریان سلفیه اهل حدیث توانست هم معتزله عقل‌گرا را، که رابطه نزدیکی با شیعیان داشتند، از مناسبات قدرت خارج کند و هم شیعیان را، که در زمان خلفای پیشین توانسته بودند در لایه‌های مختلف حکومت عباسی رسوخ کنند و در زمان وی به قدرتی نسبی دست یافته و هواداران زیادی جذب کرده بودند، سرکوب و از صحنه رقابت با آل عباس خارج کند (ابوالفرج اصفهانی، ۳۹۶؛ مسعودی، مروج الذهب، ۸۹). با این سیاست‌ها، متوکل دربار عباسی را از مخالفان همیشگی خاندانش، یعنی شیعیان، دور کرد و از سوی دیگر، اعتزالیان را، را از اریکه قدرت سیاسی و دینی پایین آورد و مجدداً قدرت را به جریان عرب‌گرای طرفدار خلافت عباسی بازگرداند. این عمل متوکل موجب رضایت بسیاری از طرفداران خاندان عباسی شد و به‌قول مسعودی، که خود از مخالفان معتزله بود، «در روزگار او کار ملک استقرار یافت و امنیت و عدالت نظام گرفت» (مسعودی، التنبیه، ۴۹۶). در همین زمان بود که ابوبکر بن ابی‌شیبه، از طرفداران متوکل و از بزرگان اهل حدیث، در جامع رصافه به تعلیم نشست و قریب سی‌هزار تن در آنجا فراهم آمدند و بر متوکل دعا کردند و او را با این گفته مبالغه‌آمیز ستودند که خلفا سه تن بودند: ابوبکر صدیق، که اهل رده را کشت؛ عمر بن عبدالعزیز، که مظالم را برداشت؛ و متوکل، که سنت را زنده و جهمی را هلاک کرد (خطیب بغدادی، ۴۳۱).

از وجوه مهم افتراق معتزله با اهل سنت، اعتقاد به غیرقریشی بودن امام و به‌عبارت دقیق‌تر، جواز انتخاب امام از غیرقریشیان بود (اشعری، ۱۳۵؛ مسعودی، مروج الذهب، ۲۲۶/۲). برخلاف بسیاری از فرق مسلمان، معتزله، نژاد و اصل و نسب را در موضوع امامت شرط ندانسته‌اند. بیشتر آنان امامت غیرقریشی را جایز و مشروع دانسته و

اعتباری برای حدیث منسوب به پیامبر که بنا به آن، امامان از قریش دانسته می‌شدند (الائمة من قریش)، قائل نبودند (ولوی، ۳۸۸/۱). این اندیشه هم باعث می‌شد متوکل و دیگر افراد خاندان عباسی، قدرت خود و خاندانشان را در تهدید بینند و مانع از قدرتگیری معتزله شوند. در زمان سه خلیفه پیشین، به دلیل قدرت و اقتدارشان، این آموزه قوام نیافته بود، اما خطر آن در زمان متوکل وجود داشت و از این رو، وی با تضعیف معتزله قصد داشت از ترویج چنین اندیشه‌ای پیشگیری، و قدرت را در دست خاندان عباسی تثبیت کند.

ظهور ابوالحسن اشعری، به عنوان چهره‌ای اصلاح طلب و حد میان معتزله و اهل حدیث، نیز از مهم‌ترین عوامل سقوط معتزله بود. وی با تلفیق علوم عقلی و نقلی، جریان فکری اشاعره را جایگزین معتزله ساخت. اشاعره تا حدود زیادی منازعات میان دو نحله اعتزالیان و اهل حدیث را تقلیل بخشیدند و از هر دوی منابع عقل و حدیث در مکتب کلامی خود بهره جستند. با ظهور اشعری، که خود از شاگردان ابوعلی جبّایی (از بزرگ‌ترین معتزله زمان) بود، قدرت معتزله تا حدود بسیار رو به زوال نهاد و هوادارانشان جذب مکتب جدید شدند. از زمان خلافت متوکل تا آغاز قرن چهارم، هر دو جانب اشاعره و سلفیان در ردّ کتاب‌ها و رساله‌های معتزله کوشیدند. اشاعره نیز معتزله را کافر می‌شمردند و اعلام می‌کردند هر که به خلق قرآن معتقد باشد، کافر است (بغدادی، ۸۰).

درگذشت علما و دانشمندان بزرگ معتزلی هم از دیگر عوامل رکود قدرت این جریان فکری در زمان متوکل بود؛ از جمله جعفر بن مبشر در سال ۲۳۴، ابوموسی فراء در ۲۳۶، و محمد بن عبدالله بن محمد اسکافی، در ۲۴۱ درگذشتند. مهم‌تر از ایشان، ابوالهذیل علاف بود که در ۲۳۷ درگذشت (مسعودی، مروج الذهب، ۵۱۲/۲-۵۱۳). فقدان این بزرگان، که از استادان و رهبران جریان‌ساز فکری معتزله به شمار می‌آمدند، نیز مزید بر علت بود تا نحله کلامی اعتزال در موضع ضعف و رکود قرار گیرد.

متوکل به مأمون و معتصم و واثق، از آنجا که هر سه نسبت به علی و آل علی تولی می‌نمودند، بغض داشت و در مقابل، ندیمان و یارانش را از ناصبی‌ها برمی‌گزید. از جمله این نزدیکان علی بن جهم، شاعر شامی، عمر بن فرخ رنجی، ابوالسمط، از اولاد

مروان بن ابی حفصیه، و عبدالله بن محمد بن داوود هاشمی، معروف به ابن اترجه، بودند که نسبت به شیعیان حقد فراوان داشتند (ابن اثیر، ۲۲۳/۱۷). خلفای عباسی پس از متوکل هم، با گرایش به قشریون مذهبی، امر به تعطیل مباحث کلامی و عقلانی، و متفکران را عموماً تحت تعقیب قرار دادند. در اثر اقدامات او و جانشینانش، کتاب‌سوزی‌ها و سختگیری‌هایی باب شد و اگر علاقه‌مندی برخی حکام محلی ایران، همچون آل بویه و سامانیان، به نشر و ترویج رویکردهای عقلانی نبود، خلفا به مدد حکام کوتاه‌فکری چون محمود غزنوی موفق می‌شدند بساط خردگرایی را در عالم اسلام برچینند (ولوی، ۴۵۰/۱).

مکتب اعتزال تا سال ۳۳۱ به فعالیت و انتشار اصول خود ادامه داد. در این سال، ابوعلی جبایی، که آخرین پیشوای بزرگ این مکتب بود، از دنیا رفت. با مرگ جبایی و ظهور اشعری، مکتب اعتزال نیز از فروغ و رواج پیشین افتاد و ضعف و سستی در آنها راه یافت. به‌ویژه اینکه اشعری، که زمانی طولانی ملازم معتزلیان و بیشتر معلوماتش را از آنها فرا گرفته بود، از سوی حکمرانان وقت تشجیع و تشویق شد و فرصت یافت اعتراض به اصول معتزله را دست‌گام کند (معروف الحسینی، ۱۶۰). اختلاف معتزله و اشاعره تا اوایل سده پنجم و دوران خلافت قادر عباسی، باقی بود. وی رسماً برای پایان دادن به این کشمکش‌ها مداخله کرد و با حمایت قاطع از اهل حدیث و اشاعره به این منازعات خاتمه داد. در زمان قادر، کتابی به نام *الاعتقادات*، تألیف و توسط فقها توشیح شد مشتمل بر مسائلی از اصول دین چون توحید، صفات باری تعالی، و خلق قرآن، که میان معتزله و اشاعره مورد اختلاف بود. او همگان را به رعایت و اعتقاد به آنچه در این کتاب تجویز شده بود، ملزم ساخت (معروف الحسینی، ۱۸۳). نیز فرمان داد از تدریس و تعلیم اعتزال و عقاید خلاف اسلام خودداری شود و متخلفان تعقیب و مجازات قرار گیرند و آنان را در منشوری که اعلام کرده بود، فاسق و کافر شمرده بود (متز، ۲۳۶/۱). با این همه و به‌رغم پشتیبانی حکومتی از اهل حدیث و جریان‌های فکری مخالف معتزله، تأثیر این مکتب باقی ماند و اصول و روش‌هایی که بزرگان آن به کار گرفتند، گهگاه در مباحثات تاریخ الهیات و کلام اسلامی رخ می‌نمود.

نتیجه

موفقیت‌های معتزله در مواجهه با تشکیکاتی که بر اسلام وارد می‌شد و مناظره‌ها و توفیقات آنان در مقابل دانشمندان سایر ادیان، تأثیر بسیاری بر مأمون و اطرافیان وی گذاشت و باعث ترغیب وی به حمایت از این نحله فکری شد. مأمون، پس از غلبه بر امین، با اعرابی مواجه بود که او را نماینده اهل سنت نمی‌دانستند. وی معتقد بود برای فرونشاندن مخالفت‌ها، استقرار مذهبی واحد ضرورت داشت و از این رو، به دنبال مکتب و مذهبی با تعصبات نژادی کمتر بود که پشتوانه عقیدتی سیاست‌های او را فراهم کند. معتزله این خصوصیات را دارا بودند. از آن سو، جناح عرب و قومیت‌گرای عباسی، که امین حمایتشان می‌کرد، با عقاید اهل حدیث هماهنگی بیشتری داشتند و منافع خود را در این همسویی می‌دیدند. مأمون برای رویارویی با آنان، به عقاید معتزلی پناه برد و به سرکوب مخالفان ایشان پرداخت.

با به قدرت رسیدن متوکل و نزدیکی او به جریان کلامی اهل حدیث و نیز با تشدید اختلافات داخلی معتزله و از جمله کشمکش‌های ابن‌زیات و احمد بن ابی‌دؤاد، زمینه‌های سقوط این مکتب فراهم شد. افزون بر این، غلبه عناصر ترک، که به شدت تحت تأثیر فقها و محدثان اهل سنت بودند و تا مناصب بالای سیاسی در دربار عباسیان نفوذ کرده بودند، از دیگر عوامل افول مکتب اعتزال بود. این عناصر، که با عقاید اهل حدیث خو گرفته بودند، از دشمنان سرسخت شیعه و معتزله به شمار می‌رفتند و در تهییج متوکل علیه ایشان پافشاری می‌کردند. برخی باورهای معتزله، همچون عقیده به غیرقریشی بودن امام هم باعث می‌شد که متوکل و دیگر افراد خاندان عباسی مانع از قدرت‌گیری معتزله شوند. متوکل، با روی آوردن به جریان سلفیه اهل حدیث، اعتزالیان عقلگرا را، که رابطه نزدیکی با شیعیان داشتند، از صحنه قدرت، خارج و شیعیان را نیز، که در زمان خلفای پیشین توانسته بودند در لایه‌های مختلف حکومت عباسی رسوخ کنند و به قدرتی نسبی دست یابند، سرکوب کرد.

منابع

- ابن ابی‌الحدید، عبد‌الحمید بن هبة‌الله، شرح نهج‌البلاغه، چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دار احیا التراث العربی، ۱۳۸۰ش.
- ابن اثیر، علی بن محمد، *الکامل فی‌التاریخ*، ترجمه محمد ابراهیم باستانی پاریزی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۵ش.
- ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن، *تلبیس ابلیس*، ترجمه علی‌رضا ذکاوتی قراگزلو، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۸ش.
- ابن خلکان، احمد بن محمد، *وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان*، ترجمه فاطمه مدرسی، تهران، دانشگاه ارومیه، ۱۳۸۱ش.
- ابن عبدربه، احمد بن محمد، *العقد الفرید*، چاپ دکتر عبدالمجید الرحینی، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۴.
- ابن عساکر، علی بن حسن دمشقی، *تاریخ مدینه دمشق*، چاپ علی شیری، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۵.
- ابن کثیر، ابوالفداء، *البدایة و النهایة*، بیروت، مکتبه المعارف، ۱۴۱۱.
- ابن ندیم، محمد بن اسحاق، *الفهرست*، ترجمه رضا تجدد، تهران، اساطیر، ۱۳۸۱ش.
- ابوزهره، محمد بن احمد، *تاریخ مذاهب الاسلامیه فی‌السیاسة و العقائد و تاریخ مذاهب الفقهیه*، قاهره، دار الفکر العربی، ۱۳۹۴.
- ابواسحاق شیرازی، ابراهیم، *طبقات الفقهاء*، بغداد، المکتبه العربیه، ۱۳۵۶.
- اشعری، علی بن اسماعیل ابوالحسن، *مقالات الاسلامین و اختلاف المصلین*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲ش.
- اصفهانی، ابوالفرج، *مقاتل الطالبیین*، ترجمه هاشم رسولی محلاتی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۷ش.
- اوحدی حایری، پروین‌دخت، «اوضاع شیعیان در دوران متوکل عباسی»، فصل‌نامه شیعه‌شناسی، شماره ۱۳، ۱۳۸۵ش.
- بغدادی، ابومنصور، *الفرق بین‌الفرق*، ترجمه محمدجواد مشکور، تهران، اشراقی،

- ۱۳۸۵ش.
- جارالله، زهدی حسن، المعتزلة، قاهره، مطبعة مصر، شركة مساهمة مصرية، ۱۹۴۷م.
 - خطیب بغدادی، احمد بن علی، تاریخ بغداد، بیروت، دار الكتاب العربی، بی تا.
 - خیاط، ابوالحسن، الانتصار، مصر، الدار العربیة للكتاب، ۱۹۲۵م.
 - دینوری، احمد بن داود، اخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، نشر نی، ۱۳۶۴ش.
 - ذهبی، ابوعبدالله شمس‌الدین محمد، میزان الاعتدال فی نقد الرجال، چاپ علی محمد البجاوی، قاهره، ۱۳۸۲.
 - گلپایگانی، علی، فرق و مذاهب کلامی، قم، انتشارات مرکز جهانی علوم اسلامی، ۱۳۷۷ش.
 - سمعانی، عبدالکریم بن محمد، الانساب، بیروت، دار الجنان، ۱۴۰۸.
 - سیوطی، عبدالرحمن بن ابوبکر، تاریخ الخلفاء، ترجمه محمد محیی‌الدین عبدالحمید، قم، شریف‌رضی، ۱۳۷۰ش.
 - شاکر، مصطفی، دولة بنی‌العباس، بیروت، دارالفکر، بی تا.
 - شهرستانی، ابوالفتح محمد بن عبدالکریم، الملل و النحل، ترجمه مصطفی خالق هاشمی، تهران، شرکت سهامی افست، ۱۳۵۸ش.
 - شیخ‌الاسلامی، اسعد، تحقیق در مسائل کلامی از نظر متکلمان اشعری و معتزلی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳ش.
 - شیخ‌مفید، محمد بن نعمان، اوائل المقالات، قم، مکتبه‌الداوری، بی تا.
 - صابری، حسین، تاریخ فرق اسلامی، تهران، سمت، ۱۳۸۳ش.
 - غرابی، علی مصطفی، تاریخ الفرق الاسلامیة و نشأة علم الکلام عند المسلمین، مصر، مکتبه‌الحسینیة، ۱۹۴۸.
 - قاضی‌العجبار، شرح الاصول الخمسة، چاپ عبدالرحمن عثمان، قاهره، ۱۳۸۴.
 - کربن، هانری، تاریخ فلسفه در اسلام، ترجمه جواد طباطبایی، تهران، کویر، ۱۳۸۶ش.
 - کیانی‌فرید، مریم، کلام شیعه، کلام معتزله، قم، انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب، ۱۳۹۳ش.



- گارده، لویی، *اسلام، دین و امت*، ترجمه رضا مشایخی، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۵۲ش.
- گلشنی، عبدالکریم، «ابن‌زیات»، *دایرةالمعارف بزرگ اسلامی*، تهران، مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۶۹ش.
- متز، آدام، *تمدن اسلامی در قرن چهارم*، ترجمه علی‌رضا ذکاوتی قراگزلو، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۸ش.
- مسعودی، علی بن حسین، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰ش.
- همو، التنبیه و الاشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵ش.
- مشکور، محمدجواد، *سیر کلام در فرق اسلام*، تهران، انتشارات شرق، ۱۳۶۸ش.
- معروف الحسنی، هاشم، *شیعه در برابر معتزله و اشاعره*، ترجمه سیدمحمدصادق عارف، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۶ش.
- مقدسی، محمد بن احمد، *احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم*، ترجمه علی‌نقی منزوی، تهران، شرکت مؤلفان، ۱۳۶۲ش.
- ملطی، محمد بن احمد، *التنبیه و الرد علی اهل الاهواء و البدع*، قاهره، الثقافه الاسلامیه، ۱۳۶۸.
- نجفیان رضوی، لیلا، «واکاوی دلایل حمایت، همراهی و همگرایی فکری اصحاب مذاهب اسلامی با نخستین قیام‌های سادات حسنی تا سال ۱۴۵ق»، *پژوهش‌نامه انجمن ایرانی تاریخ*، شماره ۱۱، ۱۳۹۱ش.
- ولوی، علی محمد، *تاریخ علم کلام و مذاهب اسلامی*، تهران، بعثت، ۱۳۶۷ش.
- یعقوبی، احمد بن اسحاق، *تاریخ یعقوبی*، ترجمه محمدابراهیم آیتی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲ش.
- Macdonald, Duncan, *The development of Muslim theology jurisprudence and constitutional theory*, London, Darf Publishers, 1985.

